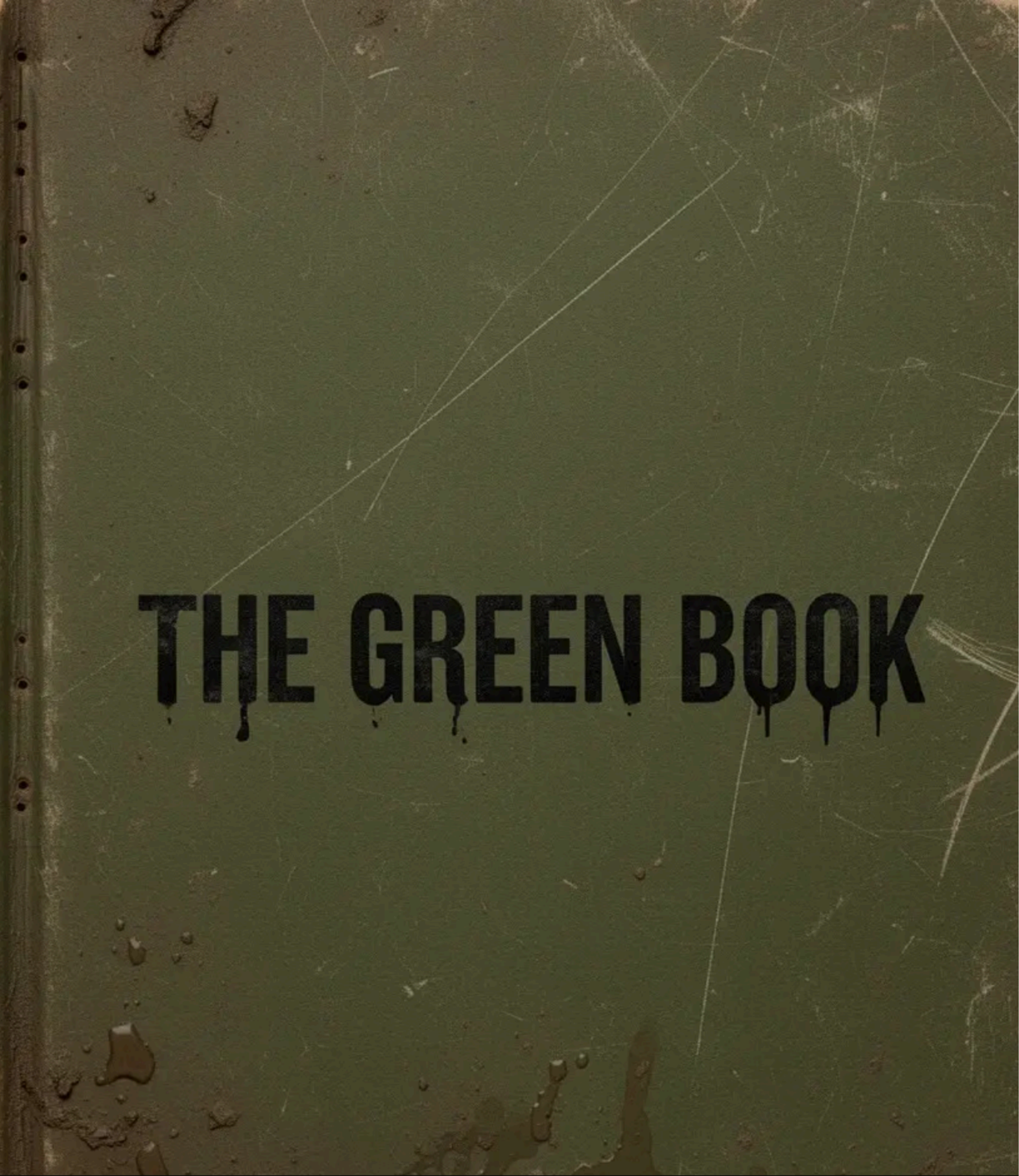


کتاب سبز

جزوه‌ی آموزشی ارتش جمهوری‌خواه ایرلند

تعهد به جنبش جمهوری‌خواهی، داشتن این باور راسخ است که مبارزات نظامی و سیاسی این جنبش از نظر اخلاقی موجه است؛ اینکه جنگ نیز امری حق و موجه است؛ و اینکه ارتش، نماینده مستقیم پارلمان «دیل ایر» سال ۱۹۱۸ است. بر همین اساس، ارتش جمهوری‌خواه ایرلند دولت قانونی و شرعی جمهوری ایرلند محسوب می‌شود؛ دولتی که حق دارد قانون وضع کند و بر قلمرو، فضای هوایی، منابع معدنی، ابزارهای تولید، توزیع و تبادل، و تمامی مردمان ایرلند - فارغ از عقیده یا وفاداری‌شان - حاکمیت داشته باشد.

مهم‌ترین مسئله امنیت است!

این یعنی:

در اماکن عمومی حرف نزنید: نباید به خانواده، دوستان یا همکاران خود بگویید که عضو ا.ج.ا (ارتش جمهوری‌خواه ایرلند) هستید. نباید نظراتتان درباره مسائل نظامی را بیان کنید؛ به زبان ساده، باید در برابر همه کاملا ساکت باشید و چیزی نگویید.

در راهپیمایی‌ها، تظاهرات‌ها یا اعتراضات عمومی دیده نشوید. نباید با اعضای شناخته‌شده‌ی ا.ج.ا رفت‌وآمد داشته باشید و به خانه‌های آن‌ها سر بزنید. وظیفه اصلی شما این است که هم برای نیروهای دشمن و هم برای عامه مردم، ناشناخته باقی بمانید و کسی از هویت شما باخبر نشود.

نکته‌ی مهم دیگری که داوطلب‌ها باید به خوبی درک کنند، خطرات نوشیدن الکل و به‌ویژه خطر بسیار جدی زیاده‌روی در آن است. در گذشته، نیروهای دشمن و خبرچین‌هایشان اطلاعات زیادی را از طریق داوطلبانی که اهل نوشیدن بودند جمع‌آوری کرده‌اند. به داوطلب‌ها هشدار داده می‌شود که حرف زدن‌های بی‌محابای ناشی از مستی، بزرگ‌ترین خطر ممکن برای هر سازمانی است؛ و در یک سازمان نظامی، این کار حکم **خودکشی** را دارد.

[داوطلب‌ها از روز نخست می‌آموزند که:]

ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، به عنوان نماینده قانونی مردم ایرلند، از نظر اخلاقی حق دارد با نیروهای اشغالگر خارجی و همدستان داخلی آن‌ها مبارزه کند. همه داوطلب‌ها باید این باور قلبی را داشته باشند که اجرای فرامین دولتِ قانونی (یعنی ا.ج.ا)، وظیفه‌ای مشروع است؛ چرا که ا.ج.ا همان ارتش قانونی و مشروع جمهوری ایرلند است که به دلیل قدرتِ نابرابر نیروهای دشمن، ناچار شده فعالیت خود را به‌صورت پنهانی ادامه دهد.

این ارتش، به عنوان یک سازمان، وفاداری مطلق و بی‌قید و شرط شما را می‌طلبد و انتظار آن را دارد. این ارتش در تمام ابعاد زندگی شما نفوذ خواهد کرد؛ حریم خصوصی و زندگی خانوادگی‌تان را لمس می‌کند و پیوند میان خانواده و دوستانتان را از هم می‌گسلد؛ به بیان دیگر، ارتش تمام وجود شما را طلب می‌کند.

تمام داوطلبان بالقوه باید بدانند که خطر اسیر شدن و محکومیت‌های طولانی زندان، خطری بسیار واقعی است که همچون سایه‌ای بر سر هر داوطلب سنگینی می‌کند. در گذشته نیز بسیاری از سر تصورات رمانتیک یا صرفا برای ماجراجویی به ارتش پیوسته‌اند، اما وقتی اسیر و زندانی شدند، نسبت به وفاداری خود دچار تردید و بازنگری شدند. آن‌ها زمانی حقیقت را دریافتند که دیگر خیلی دیر شده بود: اینکه در واقع تمایل واقعی برای داوطلب بودن نداشته‌اند. این موضوع باعث ایجاد شکاف و اختلاف‌نظر در داخل زندان‌ها، و جدایی میان خانواده‌ها و همسایگان در بیرون از زندان می‌شود.

جنبه مهم دیگری که تمام داوطلبان بالقوه باید به آن فکر کنند، توانایی آن‌ها در اطاعت از دستورات

فرمانده است. هر یک از داوطلبان باید از دستوراتی که فرمانده صادر می‌کند اطاعت کند، چه به آن فرمانده علاقه داشته باشند و چه نداشته باشند.

پیش از آنکه فردی تصمیم به پیوستن داوطلبانه به ا.ج.ا بگیرد، باید مسائل مربوطه را به‌طور کامل و شفاف درک کند. او نباید صرفا بر پایه احساسات، هیجان‌زدگی یا ماجراجویی بی‌گدار به این ارتش ملحق شود. او باید انگیزه‌های خود را به دقت بررسی کند؛ با این آگاهی که با خطراتی روبرو خواهد بود و می‌داند که در دل این جنبش، خبری از داستان‌های قهرمانانه و رویایی نخواهد بود. همچنین، او باید انگیزه‌های سیاسی خود را نیز مد نظر قرار دهد، چرا که هدفِ ارتش، ایجاد یک جمهوری سوسیالیستی است.

از داوطلبان انتظار می‌رود تا علیه نیرویی که از نظر عددی برتری دارد، یک جنگ نظامی آزادی‌بخش را به راه اندازند. این کار مستلزم استفاده از اسلحه و مواد انفجاری است. نخست، بحثِ استفاده از اسلحه؛ هنگامی که داوطلبان برای استفاده از سلاح آموزش می‌بینند، باید به‌طور کامل درک کنند که اسلحه خطرناک است و هدف اصلی آن گرفتن جان انسان‌هاست؛ به عبارت دیگر، هدف کشتن افراد است، و داوطلبانی که آموزش می‌بینند برای کشتن آماده می‌شوند.

برداشتن اسلحه و بیرون رفتن برای کشتن یک انسان، بدون داشتن باورها و اعتقادات راسخ یا توجیهاتی محکم، کار ساده‌ای نیست. نیروی محرکه و انگیزشی ارتش بر پایه باورهای عمیق است؛ همین باورهاست که اعضای ارتش را به یک واحد متحد تبدیل می‌کند. از این رو، هر داوطلبی پیش از آنکه تصمیم به پیوستن به ارتش بگیرد، باید از چنین باورهای محکمی برخوردار باشد؛ باورهایی چنان نیرومند که به او اعتمادبه‌نفس کشتن یک انسان بدون ذره‌ای تردید یا پشیمانی را بدهد.

علاوه بر این، تمام کسانی که مشتاق پیوستن به ارتش هستند باید به‌خوبی بدانند که وقتی جانی گرفته می‌شود، آن جان می‌تواند متعلق به خودشان نیز باشد. اگر برای تیراندازی به سربازهای دشمن یا نیروهای پلیس می‌روید، باید کاملا درک کنید که آن‌ها هم می‌توانند به شما شلیک کنند. زندگی در یک ارتش زیرزمینی به‌شدت دشوار، سخت، بی‌رحمانه و گاهی ناامیدکننده است. بنابراین، هر فرد پیش از آنکه تصمیم به پیوستن به ارتش بگیرد، باید درباره تمام این مسائل به‌طور جدی فکر کند.

ملت مستقل بودن تمام کشور ایرلند بیش از هزار سال است که یک حقیقت پذیرفته‌شده بوده و در سطح بین‌المللی نیز به رسمیت شناخته شده است. پروفسور ادموند کرتیس، با اشاره به تاریخ ایرلند در سال ۸۰۰ میلادی می‌گوید که ایرلند نخستین ملتی در شمال آلپ بود که مجموعه‌ای کامل از ادبیات را به زبان خودش خلق کرد؛ او همچنین بیان می‌کند که چگونه دان‌ها (مردم دانمارک) رانده شدند یا جذب مردمی گشتند که تمدنشان همچون نوری درخشان در سراسر اروپا می‌تابید. این وقایع پیش از تهاجم نورمن‌ها در سال ۱۱۶۹ رخ داد، تهاجمی که شروع‌کننده‌ی بیش از هشت قرن جنگ بی‌امان و وقفه‌ناپذیر بود؛ جنگی که تا همین امروز ادامه دارد.

هدف از هشت قرن ظلم، بهره‌کشی اقتصادی است؛ به طوری که آن شش منطقه‌ی ناعادلانه تقسیم‌شده،

همچنان به عنوان مستعمره‌ای قدیمی و تحت کنترل مستقیم بریتانیا باقی بماند و بخش جنوبی نیز تحت تسلط مداوم اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی لندن قرار بگیرد. این وضعیت باعث شده پس‌اندازهای مردم ایرلند برای رسیدن به «نرخ سود بالاتر»، در انگلستان سرمایه‌گذاری شود؛ امری که منجر شد صدها هزار دختر و پسر از این کشور ناچار شوند برای یافتن فرصت‌های شغلی که با آن سرمایه‌های ارسالی ایجاد شده بود، راهی انگلستان شوند.

جنبه‌ی دیگرِ اعمال شدن امپریالیسم اقتصادی، صادرات مواد خام و فرآوری‌نشده است: مواردی همچون گاوهای زنده، ثروت‌های معدنی، ماهی‌هایی که توسط کشتی‌های صید خارجی گرفته می‌شوند و غیره.
علاوه بر این، از سال ۱۹۵۸ به بعد، «دولت آزاد» تمام تلاش‌ها برای دستیابی به یک اقتصاد مستقل را کنار گذاشت؛ آن‌ها به جای آنکه با سرمایه‌گذاری روی مهارتِ نیروهای خود، تدریجا باعث ثبات اقتصادی شوند شرکت‌های چندملیتی خارجی را وارد کشور کردند تا صرفا شغل ایجاد کنند.

در جاهای دیگر جهان، برای توصیف این فرآیند از اصطلاح «آفریقایی‌سازی» استفاده می‌شود. کنترل امور در تمام قلمروی ایرلند، بیش از هر زمان دیگری پس از سال ۱۹۲۱، از دستان خود مردم ایرلند خارج شده است. نتیجه‌ی منطقی همه‌ی این‌ها، پیوستن کامل به «جامعه‌ی اقتصادی اروپا» (E.E.C.) در دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. جنبش جمهوری‌خواه در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۵ هم در شمال و هم در جنوب [ایرلند] با این موضوع مخالفت کرد و همچنان نیز به این کار ادامه می‌دهد.

این جنبش با بلوک‌های قدرتِ سیاسی-اقتصادی شرق و غرب، و همچنین اتحادهای نظامی نظیر «ناتو» و «پیمان ورشو» مخالف است؛ بلکه در کنار برادران سلتیک و دیگر ملت‌های تحت سلطه در اروپا، و نیز در کنار مردمان بی‌طرف و کشورهای بی‌طرف در جهان سوم ایستاده است. این جنبش به دنبال یک جایگزین سوم یعنی یک راه حلی سوسیالیستی است که فراتر از سرمایه‌داری فردگرایانه‌ی غربی و سرمایه‌داری دولتی شرقی باشد؛ مسیری که با بهترین سنت‌های انقلابی ما به عنوان یک ملت، هم‌خوانی دارد.

موضع ارتش جمهوری‌خواه ایرلند از زمان تأسیسش در سال ۱۹۱۶، همواره مقاومت مستمر و دشمنی بی‌امان با نیروهای امپریالیسم بوده است؛ ما همیشه خود را در خط مقدم پیشرفته‌ترین اندیشه‌های انقلابی و جدیدترین تکنیک‌های جنگ‌های پارتیزانی در جهان نگه داشته‌ایم.

نقاط عطف، افتخارات به‌دست‌آمده از نبردها، مسیر خون‌آلودِ فداکاری‌ها، دوران اسارت، اعتصاب‌ها و اعدام‌ها، و با این همه، ضربات کاری و کوبنده‌ای که به دشمن وارد شده - آن هم اغلب در قلب خودِ امپریالیسم بریتانیا - همگی تحسین آشکار مردمان آزادی‌خواه در سراسر جهان را برانگیخته است.

نکته: موضع اخلاقی ارتش جمهوری‌خواه ایرلند، یعنی محق بودن آن برای وارد شدن به نبرد و جنگ، بر این موارد استوار است:

الف) حق مقاومت در برابر تجاوزات خارجی؛
ب) حق شورش علیه استبداد و ظلم؛

پ) پیوستگی مستقیم و سلسله‌وار با دولت موقتِ سال ۱۹۱۶، اولین «دیل» (مجلس/پارلمان) سال ۱۹۱۹ و دومین «دیل» سال ۱۹۲۱.

در سال ۱۹۳۸، هفت نماینده وفادار جمهوری‌خواه که از آن دوران باقی مانده بودند، طبق مصوبه سال ۱۹۲۱، اختیارات اجراییشان را به شورای ارتش جمهوری‌خواه ایرلند واگذار کردند. در سال ۱۹۶۹ نیز تنها نماینده باقیمانده، یعنی جوزف کلارک، به‌طور علنی تأیید کرد که شورای ارتش موقتِ آن زمان و جانشینان پس از آن، وارثِ نخستین و دومین «دیل» (به عنوان یک دولت موقت) هستند.

امپریالیسم اقتصادی در تمام جاده‌ها و خیابان‌های اصلی ایرلند آشکار است: در بانکداری، بیمه، کشتیرانی تجاری، صنعت خودرو، معدن، شیلات و به طور کلی در صنایع. امپریالیسم فرهنگی که در افرادی چون «کانور کروز اوبراین» تجسم یافته است، از زمان معاهده (معاهده‌ی ۱۹۲۱ بین انگلیس و ایرلند که ایرلندی‌ها آن را به چشم خیانت می‌دیدند)، توسط دولت‌های پیاپی «دولت آزاد»، از طریق رسانه‌های جمعی، آر.تی.ای (رادیو-تلویزیون ایرلند)، مطبوعات و نظام آموزشی، همواره تقویت شده است.

بی‌عدالتی ناشی از ناتوانی سیاسی ما به عنوان یک شهروند؛ بیکاری، فقر، مسکن نامناسب و تامین اجتماعی ناکافی؛ استثمار نیروی کار، دانش و منابع طبیعی ما؛ ویرانگری خون‌بار نسبت به فرهنگ، زبان، موسیقی، هنر، نمایش و آداب و رسوم ما؛ و در نهایت، بی‌عدالتی ذاتی دستگاه سرکوب دولتی که برای حفظ این سیستم فعلی برپا شده است.

تا زمانی که تجزیه پابرجا باشد (تجزیه: جدایی ایرلند شمالی از «دولت آزادِ ایرلند» یا همان جمهوری ایرلند فعلی)، یک تلاش متمرکز و متحد ملی برای اصلاح این بی‌عدالتی‌ها ممکن نخواهد بود. بنابراین، ما باید پیش از هر چیز پیوند با بریتانیا را قطع کنیم. ارتش جمهوری‌خواه ایرلند وعده‌ی ساختن دولتی دموکراتیک و سوسیالیستی را می‌دهد:

سیستمی حکومتی که به هر فرد فرصت شرکت در تصمیماتی را می‌دهد که بر او اثر می‌گذارد: این امر از طریق تمرکززدایی قدرت سیاسی و انتقال آن به کوچک‌ترین واحد اجتماعی ممکن انجام می‌شود؛ تا همه ما فرصت داشته باشیم قدرت سیاسی را هم

به‌صورت فردی و هم به‌صورت جمعی، در جهت منافع خودمان و کل ملت اعمال کنیم. از نظر اجتماعی و اقتصادی نیز سیاستی را اجرا خواهیم کرد که هدفش ریشه‌کن کردن «امپریالیسم اجتماعی» امروزی باشد؛ این کار از طریق بازگرداندن مالکیت ثروت ایرلند به مردم خودش، با اتکا به سیستم‌های تعاونی، مالکیت کارگران و کنترل بر بخش‌های صنعت، کشاورزی و شیلات صورت می‌گیرد.

از نظر فرهنگی، امیدواریم زبان گالیک را احیا کنیم؛ اما نه با انگیزه ملی‌گرایی افراطی، بلکه با این هدف که از طریق یک تجدید حیاتِ فرهنگی به ساخت دولت متمایز و جدیدِ سوسیالیست ایرلند دست یابیم: دژی استوار در برابر تجاوزات امپریالیستی از هر سو. در سطح بین‌المللی نیز امیدواریم همسویی ما با دولت‌های پیشرو یا مستعمراتی که خودمان هم مانند آن‌ها هستیم، صورت گیرد؛ این کار با دو هدف

انجام خواهد شد: رسیدن به منافع متقابل و مهار کردن تلاش بلوک‌های قدرتِ نظامی و اقتصادی امپریالیست در سراسر جهان.

نخستین مانعی که یک داوطلب تازه‌وارد با آن روبرو است، رفع بی‌اطلاعی در زمینه‌هایی نظیر کار با سلاح‌ها، تاکتیک‌های نظامی، مسائل امنیتی و بازجویی می‌باشد. وظیفه‌ی یک فرمانده ممکن است چگونگی سازمان‌دهی یک واحد به ساختاری نظامی باشد؛ یا وظیفه‌ی یک افسر اطلاعات، ایجاد یک شبکه‌ی اطلاعاتی کارآمد؛ و یا وظیفه‌ی رئیس «کومان» (واحد) تعیین بهترین شیوه برای به‌راه‌انداختن یک کارزار در مورد موضوعی خاص، مانند «بلوک‌های H» و غیره باشد. اما فارغ از اینکه به کدام شاخه تعلق داریم، هدفِ نهایی همه‌ی اعضای جنبش این است که با کسب درکی هرچه جامع‌تر از جامعه‌ی فعلی و نظام جمهوری‌خواهانه پیشنهادی - از طریق آموزش‌های فردی و گروهی - میزان تعهد و مشارکت خود در مسیر مبارزه را افزایش دهیم.

ما پیش از آنکه دست به حمله‌ی سیاسی یا نظامی بزنیم، برای تضمین موفقیت، کامل‌ترین اقدامات دفاعی ممکن را انجام می‌دهیم؛ برای مثال، ما ادعای داشتن یک «ایرلندِ متحد» را نمی‌کنیم مگر اینکه بتوانیم حق خود برای داشتن چنین کشوری را در برابر تجزیه و جداسازی توجیه کنیم. همچنین، از خشونت انقلابی به عنوان ابزار کار خود استفاده نمی‌کنیم، مگر آنکه نشان دهیم چاره‌ی دیگری برای ما باقی نمانده است.

اگر بخواهیم ساده‌تر بگوییم: اگر توان بالا بردن سطح جنگ را نداریم، ادعای شعله‌ورتر کردن آتش جنگ را نمی‌کنیم؛ یک عملیات را آغاز نمی‌کنیم مگر اینکه ابتدا از انجام اقدامات دفاعی لازم اطمینان حاصل کرده باشیم؛ اقداماتی نظیر: داشتن اطلاعات دقیق و امنیت، آماده بودن سلاح‌ها به همراه مهماتِ مناسب، و اینکه داوطلبان شرکت‌کننده بدانند در صورت اسارت چگونه با بازجویی‌ها روبرو شوند. و البته، باید مطمئن شویم که خودِ آن عملیات به جای آنکه حامیان ما را از ما دور کند، باعث تقویت حمایت‌های آن‌ها شود.

حتی در موقعیت‌هایی که هشدارهای لازم برای بمب‌گذاری‌ها داده می‌شود، [دشمن] از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند؛ و این دوباره نشان‌دهنده اشتباه ماست: اینکه پیش از آغاز عملیات تهاجمی، به اندازه کافی به اقدامات دفاعی خود فکر نکرده‌ایم. حادثه موسوم به «جمعه خونین» نمونه بارز این موضوع است. یا نتوانستیم در نظر بگیریم که دشمن ممکن است با استفاده از همان هشدارها، ما را فریب دهد (و در تله بیندازد)؛ و یا اینکه توانایی انگلیسی‌ها برای مدیریتِ همزمان عملیات‌های متعدد را بیش از حد تخمین زدیم. اما فارغ از این که کدام حالت درست باشد، واقعیت این است که ما مرتکب اشتباه شدیم و دشمن از آن بهره‌برداری کرد.

مثال‌های دیگر و معمول‌تر عبارتند از:
دشمن می‌تواند با دستگیر کردنِ داوطلبی که در خانه‌ی خودش حضور دارد، از این اشتباه او بهره ببرد؛ یا با بی‌احتیاطی در پنهان‌سازی تجهیزات جنگی، آن‌ها را به سرقت ببرد؛ و یا طبق تاکتیک‌های اخیر، با ترور داوطلبانی که برای برداشتن تجهیزات جنگی به آن محل بازمی‌گردند، از این موقعیت استفاده کند.

همچنین دشمن می‌تواند با کنار ایستادن در میان کشمکش‌های داخلی بین شاخه‌های مختلف (مانند اختلافات میان گروه‌ها)، اجازه دهد تا تبلیغات منفی و اثرات مخرب بر میزان حمایت‌ها، به روند خود ادامه دهد؛ یا نیز با نفوذ به پشت یک واحد عملیاتی، در جریان درگیری‌های میان نیروهای ا.ج.ا و لویالیست‌ها، به آن‌ها حمله کند (تا علاوه بر آن، دوباره باعث ایجاد تبلیغات منفی بین‌المللی شود).

روش بهره بردن ما از اشتباهات دشمن، با پخش کردن حقایق است. همین‌گونه بود که ما از اشتباهات خونین آن‌ها - یعنی حکومت نظامی در «فالز رود»، واقعه‌ی «یکشنبه خونین» و بازداشت‌های دسته‌جمعی - برای جلب حمایت‌ها استفاده کردیم؛ درست همان‌طور که قتل جان بویل در دانلوی، از نظر جلب حمایت، به نفع ما بود.

تاکتیک‌ها توسط شرایطِ موجود تعیین می‌شوند. اینجا هم منطق کار بسیار ساده است: بدون پشتیبانی‌هایی چون داوطلبان، مخازن تسلیحات، اسلحه و منابع مالی، نمی‌توانیم یک عملیات را راه بیندازیم، چه برسد به یک لشکرکشی بزرگ. در سپتامبر ۱۹۶۹، شرایط حکم می‌کرد که نباید به انگلیسی‌ها شلیک کرد؛ اما پس از اعمال حکومت نظامی در «فالز رود»، دیگر تمام انگلیسی‌ها برای مردم هدف‌های قابل‌قبولی بودند. شرایطِ موجود تغییر کرده بود.

به همین ترتیب، در حال حاضر هم برای مثال؛ با وجود اینکه رهبری حزب S.D.L.P نشان داده که یک حزب هم‌دست [با دشمن] است و در نتیجه دشمن مردم محسوب می‌شود، ما می‌توانستیم در مراحل مختلف از سال ۱۹۷۴ تاکنون، از تاکتیکِ مضحکه قرار دادن آن‌ها استفاده کنیم؛ مثلا زمانی که آن‌ها عضو هیئتی بودند که ایرلندی‌ها را شکنجه و بازداشت می‌کردند، یا وقتی به اعتصاب‌کنندگان اجاره‌بها و مالیات فشار می‌آوردند، و یا اخیرا در بحث‌های مربوط به «بلوک H» در وست‌مینستر اعلام کردند که: «حکم باید عینا اجرا شود [یعنی هیچ تخفیف یا امتیازی در کار نباشد] و نباید هیچ‌گونه وضعیت سیاسی [ویژه برای زندانیان] وجود داشته باشد». البته در مثال دوم، یک اقدام احتیاطی ضروری هست: اینکه مردم را آگاه کنیم که آن‌ها واقعا چنین حرف‌هایی زده‌اند.

بنابراین، قاعده‌ی اصلی تمامی اقدامات ما کاملا مشخص است: اینکه باید با هر وسیله‌ای که در اختیار داریم، دلیل بمب‌گذاری‌ها، مجازات کردن‌های مختلف و اعدام خبرچین‌ها و کارهای دیگر را برای مردم روشن کنیم.

ما احتمال انجام اقداماتی که لزوما با معیارهای این تحلیل درباره‌ی نحوه‌ی مدیریت مبارزه مطابقت کامل ندارند را رد نمی‌کنیم. بارها پیش آمده و باز هم خواهد آمد که مجبور شویم از این چارچوب‌های کلی فراتر برویم، حتی اگر این کار به ضرر مستقیم ما در زمینه‌ی تبلیغات یا جذب حامیان باشد. با این حال، حتی در چنین موقعیت‌هایی نیز، اگر بتوانیم دلیل عملیات خود را روشن کنیم، اولویت را به دفاع بدهیم و سعی کنیم یک منبع حمایت جایگزین داشته باشیم تا چنانچه حمایت‌ها در منطقه‌ای که آن اقدام ضروری اما دردسرساز انجام شده از دست رفت، همچنان بتوانیم فعالیت کنیم؛ با این کار، ما حتی با وجود شرایط موجود، می‌توانیم تا حد ممکن به مبارزه پایبند بمانیم.

دشمن: دسته‌بندی و چاره‌جویی

به‌طور کلی، منظور از دشمن تمام کسانی هستند که با اهداف کوتاه‌مدت یا بلندمدت ما مخالفت می‌کنند. اما باید بدانیم که همه‌ی دشمنان ما یکسان نیستند؛ بنابراین راه حل واحدی برای مقابله با آن‌ها وجود ندارد. نتیجه اینکه، ما باید دشمنان خود را دسته‌بندی کنیم و سپس برای هر دسته، روش‌های مناسب را بیابیم.

چند نمونه:
ممکن است به دلیل ناآگاهی با ما دشمنی کنند؛ یا بر اثر اشتباهات و کوتاهی‌های خودمان با ما دشمن شوند؛ و البته، اصلی‌ترین دشمن ما که همان «ساختار حاکم» است.

دشمنی که از روی ناآگاهی است را می‌توانیم با آموزش دادن و آگاه‌سازی برطرف کنیم؛ اما این تلاش زمانی بیهوده خواهد بود که ابتدا خودمان دانش کافی کسب نکنیم. ابزارهای ما عبارتند از: راهپیمایی، تظاهرات، نوشتن شعارها روی دیوارها، صدور بیانیه‌ها، فعالیت در مطبوعات و نشریات جمهوری‌خواهانه و البته ارتباط مستقیم با افراد. اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، اول باید خودمان را آموزش دهیم؛ سپس باید بتوانیم اعتراض‌ها و تظاهرات‌ها را به شکلی سازمان‌یافته و کارآمد برگزار کنیم. همچنین باید آماده باشیم تا شعارها را روی دیوارها بنویسیم و در توزیع نشریات و انتشار بیانیه‌ها و مطبوعاتِ جمهوری‌خواهانه مشارکت فعال داشته باشیم.

دشمنی که از خطا یا کوتاهیِ ما سرچشمه می‌گیرد، همان دشمنی است که خودمان با رفتارهای فردی و نحوه مدیریت فعالیت‌های مبارزاتی‌مان به وجود می‌آوریم؛ مثلا آن زنی که در خانه‌اش توسط داوطلبی که در حال فرار از دست پلیس است، از جا کنده می‌شود و آن زن نه بلافاصله عذرخواهی‌ای دریافت می‌کند و نه -آن‌طور که بهتر بود- یکی از حامیان ما خسارتش را جبران می‌کند؛ یا خانواده و همسایگان یک فرد خاطی یا خبرچین که شاهد تنبیه شدن او بوده، بدون آن که بداند آن فرد به خاطر خبرچین بودن مجازات شده است. خلاصه آنکه، هم رفتارهای شخصی و هم نحوه انجام فعالیت‌های جمهوری‌خواهانه ما باید به گونه‌ای باشد که اگر نتواند باعث افزایش حمایت‌ها شود، دست‌کم دشمنی‌های بیهوده ایجاد نکند.

«نظام حاکم» شامل تمام کسانی است که از حفظ وضع موجود سود می‌برند؛ از سیاستمداران، رسانه‌ها و قوه قضائیه گرفته تا بخش‌های خاصی از بازرگانان و ماشین جنگی بریتانیا (که شامل نیروهای UDR، پلیس سلطنتی، زندان‌بان‌ها و بازرسان غیرنظامی می‌شود). راه مقابله با این شاخه‌های مسلح نظام حاکم، کاملا مشخص و مستند است. اما احتمالا به جز وزیران انگلیسی مشغول در «دفتر ایرلند شمالی» و برخی از اعضای قوه قضائیه، سایر اعضای غیرنظامی نظام حاکم، به اندازه‌ی، برای مثال، نیروهای نظامی انگلیسی، توسط مردم ما به چشم دشمن دیده نمی‌شوند.

بنابراین، وظیفه‌ی ما این است که آن‌ها را به‌وضوح نزد مردم به عنوان دشمن معرفی کنیم؛ و بسته به شرایط موجود و توانایی‌مان در [آماده‌سازیِ] دفاعی خود، راه درمان را عملی سازیم. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، کشتن تنها راه برای از کار انداختن این دسته از دشمنان ما نیست: ما می‌توانیم با روش‌های

مختلف آن‌ها را به‌عنوان دروغگو، ریاکار یا همدست [انگلیس] رسوا کنیم و یا آن‌ها را به سوژه‌ی تمسخر تبدیل کنیم؛ مانند تصویر پوستر «میسون-شرور»، کمیک‌های «کاپیتان اعصاب‌خردکن» یا شوخی با نام کانور اوبراین و امثال آن.

راهبرد جنگ چریکی:

برای توصیف «جنگ چریکی» از اصطلاحات و تعابیر زیادی استفاده شده است؛ مناسب‌ترین آن‌ها عبارت «جنگِ کُک» است که تصویری را ترسیم می‌کند که در آن، یک کک کوچک، موجودی عظیم‌الجثه (در مقایسه با خودش) را برای فرار کردن تحت فشار قرار می‌دهد (موجودی کوچک‌تر با حملات محدود و جسته گریخته ولی بی‌وقفه، موجود بزرگ‌تر را خسته کرده و در نهایت از پا درمی‌آورد). وضعیت ارتش‌های چریکی مانند ا.ج.ا نیز دقیقا همین‌گونه است: ما با به‌کارگیری تاکتیک‌های «ضربه و فرار» علیه بریتانیایی‌ها، همزمان به نقاط حساس و آسیب‌پذیر اقتصادی دشمن ضربه می‌زنیم؛ نه با این امید که بخواهیم لزوما آن‌ها را به دریا بیندازیم، بلکه هدف این است که از طریق یک کارزار مؤثر شامل آزارهای مداوم - که در قالب راهبرد پنج‌گانه جنگ چریکی اجرا می‌شود - آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی کنیم.

راهبرد عبارت است از:

1. انجام جنگ فرسایشی علیه نیروهای دشمن با هدف ایجاد بیشترین میزان تلفات و کشته‌شدگان ممکن، به‌گونه‌ای که به فشار مردم انگلیس برای خروج نظامیان خود منتهی شود.
2. اجرای کمپین بمب‌گذاری با هدف غیرسودآور کردن منافع مالی دشمن در کشور ما، و همزمان کاهش سرمایه‌گذاری بلندمدت خارجی در کشورمان.
3. غیرقابل اداره کردن جمهوری ایرلند، به‌گونه‌ای که به استثنای یک حکومت نظامی استعماری، دیگر برای دشمن قابل مدیریت نباشد.
4. تداوم جنگ از طریق کمپین‌های تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی ملی و بین‌المللی، برای افزایش حمایت.
5. پاسداری از جنگ آزادی‌بخش با مجازات مجرمین، خائنین و کسانی که با دشمن همکاری می‌کنند.

در حالی که یکی از مهم‌ترین ملاحظات ما در تصمیم‌گیری درباره تاکتیک‌هایمان توجه به دوستان، بستگان، همسایگان و مردمی است که در میان آن‌ها فعالیت می‌کنیم، دشمن صرفا با یک غریبه بی‌نام و نشان، پایین‌تر و بیگانه سروکار دارد - کسی که او را «پادی»، یا توهیناتی از این دست می‌خواند.

دشمن علاوه بر همه این موارد، از تمام امکانات و پشتیبانی یک ارتش متعارف بهره‌مند است؛ شامل

نیروهای شبه‌نظامی، پلیس ویژه و موارد مشابه (مانند MR.F.، SAS، واحدهای لباس شخصی، تیم‌های ناظر و غیره). در این مرحله، مهم‌ترین تفاوت بین نیروهای انگلیسی و داوطلب ا.ج.ا - علاوه بر اینکه انگلیسی یک غریبه‌ی مسلح و نامطلوب است که هیچ دلیل اخلاقی یا تاریخی موجهی برای حضورش در اینجا وجود ندارد - شامل این موارد است: حمایت، انگیزه و آزادی ابتکار عمل فردی.

تمامی امکانات نیروهای بریتانیایی از جمله جایگاه‌ها، انبارها، سلاح‌ها و حقوق، همان‌طور که قبلا گفته شد، از طریق مالیات اجباری تأمین می‌شود. مردمی که این مالیات‌ها را می‌پردازند، هرگز به روش‌های دمکراتیک موافقت خود برای حضور نیروهای بریتانیایی در اینجا را اعلام نکرده‌اند یا حتی از آن‌ها چنین سوالی نشده است. در مقابل، داوطلب ا.ج.ا تمام پشتیبانی خود را به صورت اختیاری و از خود مردم دریافت می‌کند.

یک عضو ا.ج.ا، به انتخاب خودش چنین است؛ باورهای او تنها عاملی است که او را بر آن می‌دارد تا داوطلب شود و اهدافش آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی و اقتصادی برای مردمش است. یک بریتانیایی معمولی، به جز آن چند دقیقه در زندگی‌اش که تحت حمله قرار می‌گیرد، هیچ آزادی یا ابتکار شخصی‌ای ندارد. به او گفته می‌شود چه زمانی بخوابد، کجا بخوابد، چه زمانی بیدار شود، کجا وقت آزاد خود را بگذراند و غیره.

داوطلب ا.ج.ا به جز هنگام انجام مأموریت خاصی از ارتش، بیشتر اوقات بر اساس ابتکار خود عمل می‌کند و بنابراین باید این مسئولیت را بپذیرد؛ او باید به گونه‌ای رفتار کند که به وظیفه ضروری ما کمک نماید: اینکه رفتارش عامل کمک کننده‌ای در تلاش بریتانیایی‌ها برای جداسازی ما از مردممان نباشد.

تا اینجا باید روشن شده باشد که وظیفه ما نه تنها کشتن حداکثر ممکن از نیروهای دشمن است، بلکه به همان اندازه مهم است که حمایتی ایجاد کنیم که نه تنها ما را از طریق جنگ آزادی‌بخشی که ممکن است یک دهه دیگر طول بکشد عبور دهد، بلکه پس از خروج بریتانیایی‌ها نیز ما را پشتیبانی کند تا به هدف نهایی یعنی جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی برسیم.

مقاومت باید به سمت حمایت فعال و غیرفعال هدایت شود، با یک فرآیند مستمر از طریق اقداماتمان، برنامه‌های آموزشی‌مان و سیاست‌هایمان، که تلاش می‌کند فردی را که فقط حمایت غیرفعال دارد تبدیل کند به کسی که محل نگهداری (سلاح یا مهمات) را در اختیار دارد، عضو جنبش شده است، فروشنده روزنامه است یا موارد دیگر. هدف این کار ساختن لایه‌هایی حفاظتی از طریق این حمایت‌ها مابین دشمن و ما است تا سیاست انزوایی که دشمن دنبال می‌کند خنثی شود و البته هرچه تعداد این لایه‌ها بیشتر باشد، برای دشمن دشوارتر است که به ما برسد، در حالی که همزمان پتانسیل حمایت فعال را به شکل‌های مختلف افزایش می‌دهیم.

این لایه‌های حفاظتی همان امنیت خودمان، شاخه‌های دیگر جنبش، پناهگاه‌هایمان و موارد مشابه هستند. اما باید لایه‌های دیگری را با حمایت از جنبش‌های مختلف در مناطق حامی خود، از طریق مشارکت در ساختارهای مختلف دشمن که به دلیل جنگ فرو ریخته‌اند ایجاد کنیم: پلیس، حمل و نقل،

جمع‌آوری زباله، مراکز مشاوره و موارد دیگر.

نتیجه‌ی نداشتن چنین برنامه‌ریزی‌ای در مسیری که می‌رویم، مشخص است. اگر مثلا منطقه‌ای با حضور گروهی از داوطلبان ارتش جمهوری ایرلند و بدون حضور هیچ گروه دیگری داشته باشیم: نه سازمان Sinn Fein Cumann، نه کمیته صلیب سبز، نه مشارکت محلی و... پس از مدتی، صرف نظر از اینکه چقدر در برابر انگلیسی‌ها موفق بوده‌ایم، همه به زندان رفته و ساختاری برای مقاومت، جذب نیرو یا آموزش باقی نمی‌ماند.

[از مطالب پیشین مشخص است که علی‌رغم تمام آموزش‌ها و مشاوره‌های سیاسی و نظامی، باید به داوطلبان جدید هشدار داده شود که زندان رفتن چیزی است که تقریبا اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.
بازجویی‌ها اغلب در آموزش‌هایمان شبیه‌سازی می‌شوند تا آگاهی داوطلبان درباره آنچه پیش رویشان است افزایش یابد، که این ما را به بخش دوم کتاب سبز می‌رساند]:

مقاومت در برابر بازجویی

۱. دستگیری

بیشتر داوطلبان در جریان یا در نتیجه‌ی یک عملیات نظامی دستگیر می‌شوند. این موضوع شوک اولیه‌ای ایجاد می‌کند که منجر به تنش و اضطراب می‌شود. همه داوطلبان احساس می‌کنند که شکست خورده‌اند، که این حس ناامیدی عمیقی در آن‌ها ایجاد می‌کند. پلیس از این احساس ناامیدی آگاه است و با توهین‌هایی مانند «خیلی خوب عمل نکردی»، «فقط یک آماتور هستی»، یا «حتی درجه دو هم نیستی» از این ضعف استفاده می‌کند.
در زمان دستگیری، پلیس از تاکتیک‌های شوکه‌کننده و خشن برای ترساندن زندانی و شکستن مقاومت او استفاده می‌کند. معمولا زندانی را به زور از کنار جاده به سمت ماشین پلیس که منتظر است می‌کشند، درون آن پرتاب می‌کنند و سپس نیروهای بازداشت‌کننده - پلیس یا ارتش - هم وارد می‌شوند.
در راه بازداشتگاه، زندانی مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد و توهین‌ها آغاز می‌شوند. با رسیدن به آنجا، او را از ماشین پلیس بیرون کشیده، در میان طوفانی از ضربات و توهین‌ها، به سلول پرتاب می‌کنند.

داوطلب در زمان دستگیری چه باید بکند؟

۱. مهم‌ترین چیزی که باید هنگام دستگیری به خاطر داشت این است که تو داوطلب یک ارتش انقلابی هستی، اینکه توسط نیروهای دشمن اسیر شده‌ای، اینکه هدف و راهت درست و مشروع است، تو بر حق هستی و دشمن در اشتباه، و به عنوان سرباز، خطری را پذیرفته‌ای که از یک سرباز انتظار می‌رود. هیچ چیز شرم‌آوری در مورد اسارت وجود ندارد.

۲. باید به خاطر داشته باشی که رفتار و معامله‌ای که با تو می‌کنند، برای شکستن تو طراحی شده و می‌خواهند تمام اطلاعاتی که ممکن است درباره سازمان داشته باشی را از زیر زبانت بیرون بکشند.

۳. آن‌ها سعی می‌کنند با تعداد زیاد نفراتشان و با خشونت و بی‌رحمی‌شان تو را بترسانند. داوطلبانی که احساس ناامیدی کنند، وارد اولین مرحله خطرناک شده‌اند، زیرا پلیس از این ناامیدی به ضرر داوطلب استفاده خواهد کرد تا به پیشبرد اهداف خودش کمک کند. داوطلبان باید خودشان را آماده‌ی دستگیر شدن کنند و اگر روزی دستگیر شدند، توقع بدترین حالت‌ها را داشته و برای آن‌ها آماده باشند.

۲. بازجویی

پس از اینکه زندانی را در سلول گذاشتند، ممکن است برای مدتی تنها بماند. در این فاصله، افسران پلیس (بازجویان) هر از گاهی دور در سلول جمع می‌شوند و با فریاد زدن، تهدید و توهین به زندانی می‌گویند وقتی وارد سلول شدند چه کارهایی با او خواهند کرد.

پس از مدتی، بازجویان وارد سلول خواهند شد و از زندانی خواسته می‌شود که اعتراف کند. در این مدت ممکن است بسته به شرایط مربوط به اتهام، او را مورد ضرب و شتم و الفاظ رکیک قرار دهند. در این مرحله از او اثر انگشت گرفته می‌شود و سوالات دیگری نیز از او پرسیده خواهد شد که مربوط به آن اتهام خاص یا اتهامات دیگر است. معمولا نام و آدرس محل زندگی، محل کار، شغل، سطح تحصیلات و موارد مشابه ثبت می‌شوند. پس از این، زندانی دوباره در سلول خود تنها گذاشته می‌شود تا بازجویان هویت او را بررسی کنند، که این کار معمولا با پرس‌وجو از پلیس محلی، خانه‌ی متهم و محل کارش انجام می‌گیرد. در این مدت، پلیس تلاش می‌کند عقاید سیاسی او (در صورت وجود)، افراد نزدیک به او، سابقه کیفری‌اش (اگر داشته باشد) و موارد دیگر را مشخص کند تا به این ترتیب پرونده‌ای کامل از او تهیه نماید.

احتمالا همراهان و دوروبری‌های متهم و الگوی کلی رفت‌وآمدش به پلیس ایده نسبتا خوبی از اینکه آیا فرد در یک سازمان سیاسی فعالیت می‌کند یا با آن همسو است، خواهد داد. با داشتن این مجموعه اطلاعات، پلیس دوباره وارد سلول شده و زندانی را به انواع فعالیت‌ها متهم می‌کند. اگر شواهد نشان‌دهنده درجه‌ای از گناه نسبت به اتهام خاص نباشد، او را به انواع فعالیت‌های مبهم متهم می‌کنند.

هدف این اتهامات مبهم، ایجاد احساس گناه در زندانی است. اما اگر پلیس شواهد یا ادله قوی داشته باشد که او را به اتهام خاصی مرتبط کند، بلافاصله فشار وارد خواهد کرد. این فشار به صورت شکنجه جسمی و روانی اعمال خواهد شد؛ احتمالا او را در سلول کتک می‌زنند و سرش فریاد می‌زنند که اعتراف کند، و بلف می‌زنند که همه چیز را از پیش می‌دانند. یک یا چند افسر بازجو به شیوه‌ای خاص و بی‌رحمانه عمل خواهند کرد؛ اگر نتوانند اعتراف یا پذیرش گناه بگیرند، از سلول خارج می‌شوند و به زندانی می‌گویند که برمی‌گردند و او را با بدترین شکل‌های شکنجه تهدید می‌کنند، و می‌خواهند این را به اون بفهمانند که از مردان قوی‌تر از او هم اعتراف گرفته‌اند.

یک گروه دیگر از بازجوها وارد سلول می‌شوند، ممکن است پرونده‌ای با نام زندانی در دست داشته باشند. آنها بسیار دوستانه و همدلانه با او رفتار می‌کنند و به او می‌گویند که فعالیت بازجویان قبلی را تأیید نمی‌کنند، که آنها دیوانه‌اند و شاید وقتی بعدا برگردند، متهم را بکشند. آنها به هر حدی می‌رسند تا همدلی خودشان را با زندانی نشان دهند و از او می‌خواهند که به آنها اعتراف کند، و نشان می‌دهند که

نمی‌خواهند بازجویان قبلی دوباره به سراغش بیایند.
آنها احتمالا به او تضمین می‌دهند که اگر اعتراف کند، اجازه نمی‌دهند بازجویان قبلی دوباره وارد سلول شوند. این موضوع همراه با هشدار است که در غیر این صورت نمی‌توانند امنیت او را تضمین کنند. وقتی زندانی از اعتراف امتناع می‌کند، آنها وانموده می‌کنند که به شدت از عدم همکاری او عصبانی و ناامید هستند. ممکن است که به صورت متهم یا شکمش ضربه بزنند در حالی که به او می‌گویند باید از آنها سپاسگزار باشد، که آن‌ها او را از دست بازجویان قبلی نجات داده‌اند و فکر می‌کنند که رفتار و طرز فکر متهم نمک‌نشناسی است.

بازجویان سپس پرونده‌ای را باز می‌کنند و وانمود می‌کنند که قطعاتی از آن که مربوط به زندگی شخصی و فعالیت‌های گذشته زندانی است را می‌خوانند. حتی خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین جنبه‌های زندگی او را برایش قرائت خواهند کرد، و شاید گزارش کلی درباره حرکات و همراهان او هم ارائه دهند. بیشتر این اطلاعات ممکن است توسط دوستان، کارفرما، مدرسه، خانواده یا دوست دخترش فراهم شده باشد. این اطلاعات همچنین ممکن است از "حرف‌های میخانه"، شایعات محلی، اطلاعاتی که توسط جاسوسان داده شده، یا اطلاعات استخراج شده از زندانیان دیگر به دست آمده باشد. این اطلاعات دقیق برای ترساندن زندانی و نابود کردن اعتماد او در همراهان و سازمانش طراحی شده‌اند. اگر چه هیچ اعترافی حاصل نشود، بازجویان سلول را ترک می‌کنند، اما پیش از آن نام خود را به زندانی می‌دهند و به او می‌گویند که هر زمان درخواستی داشت می‌تواند به آنها مراجعه کند، دوباره این منظور را می‌رسانند که گروه بعدی بازجویان دیوانه و روانی هستند و آسیب شدید به او خواهند رساند، سپس سلول را ترک می‌کنند.

پس از مدتی، گروه دیگری از بازجویان وارد سلول خواهند شد. این بازجویان نیز به ویژه بی‌رحم و خشن با او رفتار خواهند کرد. آن‌ها فورا با نگرشی خصمانه و وحشیانه به او حمله خواهند کرد، و به متهم می‌گویند که اگر به بازجویان قبلی اعتراف نکرد، به آن‌ها حتما اعتراف خواهد کرد. آن‌ها به او می‌گویند که در اعتراف گرفتن از امثال او شهرت دارند، و به او می‌فهمانند که هر کسی را ملاقات کرده‌اند، پیش از پایان کارشان از اون اعتراف گرفته‌اند.

شکنجه‌ها ۳ شکل کلی به خود خواهند گرفت:

۱. شکنجه فیزیکی:

شکنجه فیزیکی به شکل ضرب و شتم، لگد زدن، مشت زدن و پیچاندن اندام‌ها خواهد بود و حتی ممکن است شامل سوزاندن با سیگار باشد.

۲. شکنجه روانی

ین نوع شکنجه در قالب تهدید علیه خانواده، دوستان و خود فرد خواهد بود؛ برای مثال تهدید به قتل یا تهدید به عقیم کردن او.

۳. تحقیر

در این روش، لباس‌های زندانی را درمی‌آورند و درباره اندام تناسلی‌اش صحبت می‌کنند تا او را تحقیر کنند. این مرحله بازجویی ممکن است دو ساعت یا بیشتر طول بکشد و در پایان آن، بازجویان ممکن است اعتراف واقعی یا ساختگی یکی از همراهانش را به نمایش بگذارند. اگر نتوانند اعترافی بگیرند، از سلول خارج می‌شوند و به او می‌گویند که دوباره برمی‌گردند؛ و وقتی برگردند، تمام استخوان‌های بدنش را خواهند شکست.

این فرآیند می‌تواند به مدت هفت روز بدون توقف ادامه یابد، فقط اجازه‌ی حداقل خواب ممکن به او داده می‌شود و اگر لازم بدانند، اصلا اجازه خواب نخواهند داد. کمبود خواب باعث گیجی زندانی می‌شود.

از آنجا که قوانین فعلی به پلیس اختیار بازداشت یک فرد برای هفت روز را می‌دهد، در عمل یعنی فرآیند بازجویی می‌تواند تا آن جا ادامه یابد که قربانی از حالت تعادل خارج بشود که این عمدتا ناشی از کمبود خواب است.

بازجویی می‌تواند مراحل مختلفی داشته باشد که بستگی به شواهد یا اطلاعاتی دارد که پلیس جمع کرده است. واضح است که داوطلبی که هنگام انجام عملیات دستگیر می‌شود، از قبل گناهکار محسوب می‌شود، به ویژه اگر با سلاح یا بمب و غیره دستگیر شود. در این حالت پلیس تمام شواهد لازم برای محکومیت را دارد و بازجویی بی‌تأثیر است. در این حالت، به احتمال زیاد داوطلب در ایستگاه‌های پلیس به خاطر کاری که کرده مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد، نه به خاطر چیزی که می‌داند. اگر در این شرایط بازجویی شود، هدف گرفتن اطلاعات درباره همفکران و سازمانی است که به آن تعلق دارد.

جنبه دیگر مرتبط با بازجویی، تهدید و رشوه است. وقتی پلیس نمی‌تواند اعتراف بگیرد، ممکن است تلاش کند داوطلب را تحت فشار قرار دهد. این کار معمولا با تهدید به انتشار داستان‌های توهین‌آمیز یا افشای اطلاعات شخصی انجام می‌شود تا شخصیت فرد خدشه‌دار شود و او مجبور به همکاری گردد. پلیس همچنین ممکن است از روش رشوه استفاده کند، مانند وعده پول، گذرنامه و امکان سفر به کشور مورد نظر داوطلب در صورت همکاری کامل.

تحلیل بازجویی

بهترین راه دفاع در برابر تکنیک‌های بازجویی، فهمیدن روش‌هایی است که خود نیروهای پلیس به کار می‌برند. هدف بازجویی گرفتن اعتراف است. اگر بازجویان می‌دانستند دنبال چه چیزی هستند، نیازی به بازجویی نبود؛ بنابراین بازجویی تنها زمانی لازم است که پلیس از اطلاعاتی که منجر به محکومیت می‌شود بی‌خبر باشد. بهترین دفاع در برابر بازجویی این است: هیچ چیز نگویید.

تمام نیروهای پلیس از یک شایعه، شک یا سرنخ شروع می‌کنند؛ بنابراین وقتی داوطلبی دستگیر می‌شود، آن‌ها تلاش می‌کنند روی آن سرنخ مانور بدهند، و تنها راه این کار گرفتن اطلاعات از قربانی است.

معمولا با پرسیدن سوالات از قربانی شروع می‌کنند، آن چه می‌گوید را می‌نویسند و ضبط می‌کنند، این اطلاعات جدید را با اطلاعاتی که قبلا در اختیار داشتند مقایسه می‌کنند، به دنبال قسمت‌هایی می‌گردند که با اطلاعات قبلی تناقض داشته باشند، دوباره به قربانی برمی‌گردند، این تناقض‌ها را نشان می‌دهند، و باعث می‌شوند قربانی برای رفع این تناقض‌ها، حرف‌های خود را تغییر دهد.

پلیس دوباره این حرف‌های جدید را با دیگر اطلاعات بررسی می‌کند و باز هم به دنبال تناقض یا اشتباه است تا حرف‌های زندانی را عمیق‌تر بررسی کنند، تا بالاخره نکته‌ای در حرف‌ها پیدا شود. تمام این تغییرات در حرف‌های او ضبط شده و به عنوان شواهد علیه او استفاده خواهد شد، شواهدی که بدون شک توسط دادگاه پذیرفته خواهد شد و منجر به محکومیت او می‌شود.

این موضوع بسیار مهم است: وقتی دستگیر شدید، **هیچ چیز** نگویید. فورا درخواست کنید تا با وکیل یا پزشکتان دیدار کنید و این درخواست را مرتبا تکرار کنید.

با پلیس وارد مکالمه نشوید.

بعد از اینکه زندانی در سلول خود قرار گرفت، همانطور که قبلا توضیح دادیم، ماموران پلیس بیرون در سلول جمع شده و شروع به فریاد زدن، توهین کردن و کوبیدن در سلول می‌کنند. هدف از این کار ترساندن زندانی و مضطرب کردن قربانی است. وقتی اضطراب برانگیخته شود، تمام موانع دفاعی طبیعی و منطقی فرو می‌پاشند یا تضعیف می‌شوند.
وقتی این اتفاق می‌افتد، زندانی واکنش غیرمنطقی نشان می‌دهد و در برابر بازجویی آسیب‌پذیرتر می‌شود؛ به عبارت دیگر، یک فرد مضطرب راحت‌تر با بازجویی تحت فشار قرار می‌گیرد تا فردی که خونسرد و حسابگر است. در زمانی که زندانی تنها در سلول خود رها شده، باید تا حد امکان پلیس‌ها، تهدیدات و توهین‌ها را نادیده بگیرد و تمام وقایع مربوط به دستگیری خود را مرور کند. او باید به خاطر داشته باشد که اگر ساکت بماند، حداکثر هفت روز می‌تواند بازداشت شود، اما اگر صحبت کند، ممکن است سال‌ها در زندان به سر ببرد.
بیشتر داوطلبان از ترس شروع به حرف زدن می‌کنند و اشتباها فکر می‌کنند که اگر صحبت کنند، آزار یا شکنجه به کار گرفته نخواهد شد. واقعیت اثبات شده این است: «اگر زندانی چیزی نمی‌گوید، شاید بی‌گناه باشد و بازجویی ممکن است هدر دادن وقت باشد؛ اما اگر کمی حرف بزند، یعنی کمی بیشتر هم می‌تواند حرف بزند، پس بازجویی لازم است.» بنابراین زندانی‌ای که برای جلوگیری از آزار کمی شروع به حرف زدن می‌کند، در واقع آزار بیشتری را از بازجویان خود طلب کرده است. بهترین دفاع این است: خونسرد، آرام و ساکت بمانید و هیچ چیز نگویید.

پیش از این دیدیم که اولین گروه بازجویان معمولا چگونه وارد سلول می‌شوند و با توهین کردن، فریاد زدن و کتک زدن زندانی شروع می‌کنند. داوطلبان باید بدانند که در این مرحله اطلاعات کمی درباره زندانی وجود دارد و بنابراین وظیفه بازجو این است که هویت او را به طور قطعی مشخص کند.

زندانی باید بداند که هر چیزی که بگوید ثبت خواهد شد و با اطلاعاتی که پلیس قبلا جمع‌آوری کرده مقایسه می‌شود. هدف از رفتار خشن در این مرحله، آماده‌سازی روانی یا «نرم کردن» زندانی است - معمولا یک یا چند نفر به شکل خاصی بی‌رحمانه عمل می‌کنند تا زمینه برای بازجویان بعدی فراهم شود.

این بازجویی اولیه حداکثر یک ساعت طول می‌کشد و فقط یک بررسی مقدماتی است. روش‌های خشن و رفتار پرخاشگرانه در ابتدا، راه را برای گروه دوم بازجویان که با رویکردی دوستانه‌تر عمل می‌کنند، هموار می‌سازد.

همانطور که گفتیم گروه دوم بازجویان با زندانی به شیوه‌ای دوستانه و همدلانه رفتار می‌کنند، به او سیگار می‌دهند و پیشنهاد دوستی می‌کنند. داوطلبان باید کاملا آگاه باشند و مراقب این دوستی ساختگی باشند. این بازجویان وانمود می‌کنند که با اهداف و مقاصد جنبش همدل هستند، تا جایی پیش می‌روند که داوطلب را تحت تأثیر قرار دهند و حتی وانمود می‌کنند که آن‌ها هم به یک ایرلند متحد باور دارند. به داوطلب می‌گویند که اتفاقا پدر یا پدربزرگشان در همان سازمان بوده ولی خودشان مجبور شده‌اند به دلیل شرایط اقتصادی وارد نیروی پلیس شوند و حالا فقط تا بازنشستگی در خدمت پلیس زمان می‌گذرانند. آن‌ها تلاش می‌کنند داوطلب را قانع کنند که اعتراف به نفع اوست، تا از بازجویان قبلی فرار کند. ادعا می‌کنند که آن یکی گروه از بازجویان ضدجمهوری‌خواهان هستند و فقط به کتک زدن زندانی علاقه دارند، نه گرفتن اعتراف.

داوطلب باید بداند که این پلیس‌های ظاهرا مهربان ممکن است در بازجویی از گروه دیگری از بازداشت‌شدگان، نقش بازجویان دیوانه را داشته باشند و مشغول کتک زدن افراد آن یکی گروه باشند!

در نهایت دیدیم که چگونه این بازجویان، وانمود کردند ناراحت شده‌اند، به سمت داوطلب رفتند و او را کتک زدند، و گفتند که فکر می‌کنند متهم به خوبی پاسخ دوستی و خیرخواهی این بازجویان مهربان را نداده است و ناسپاسی می‌کند و در پاسخ به مهربانی‌ها حتی یک ذره هم اعتراف نکرده است.

این تکنیک به اندازه‌ی خود نیروهای پلیس قدیمی است: آن‌ها سعی می‌کنند دوستی و اعتماد زندانی را جلب کنند، امیدوارند که اگر زندانی در این تله بیفتد، تله‌ای که در آن زندانی نه از ضرباتی که به صورتش خورده، بلکه بیشتر از امتناع خودش از همکاری و حس نمک‌نشناسی ناراحت باشد. شاید این خطرناک‌ترین نوع بازجویی است، نوعی که زندانی را در موقعیت روانی آسیب‌پذیر قرار می‌دهد.

یکی دیگر از تکنیک‌ها «تکنیک پرونده محرمانه» نام دارد، در این روش بازجویان با یک پرونده با نام زندانی وارد سلول می‌شوند. پلیس‌ها این پرونده را در حضور زندانی باز می‌کنند، همان‌طور که قبلا در این درس‌ها دیدیم. آن‌ها شروع می‌کنند به خواندن بخش‌هایی از زندگی گذشته زندانی از این پرونده، حتی جزئیات بسیار خصوصی و خلاصه‌ای کلی از فعالیت‌های او و دوستانش، به ویژه کسانی که با یک سازمان سیاسی مرتبط هستند یا معلوم است با آن‌ها تماس یا همدلی دارند، مثلا سازمان سین فین.

آن‌ها همچنین اطلاعاتی را از منابع مختلف جمع‌آوری کرده‌اند مانند کارفرما، همسایگان، حرف‌هایی که در مستی زده شده‌اند یا شایعات محلی. بسیار اوقات این حرف‌هایی که در مستی زده شده‌اند و شایعات

حقیقت دارند، به این دلیل که داوطلبان معمولا تحت تأثیر الکل در بارها صحبت می‌کنند، برای دوستان نزدیک و دوست‌های دخترشان داستان تعریف می‌کنند و با حالتی از خودنمایی درباره دستاوردهای خود و دیگران بزرگ‌گویی می‌کنند.

این نوع خودنمایی کاملاً خطرناک است، نه فقط برای داوطلب و همکارانش بلکه برای جنبش به طور کلی. یک جنبه خطرناک دیگر بازجویی «اعتراف یک همدست» است، در این روش بازجو با اعترافی امضا شده یا بدون امضا، واقعی یا ساختگی از یکی از همدستان نزد داوطلب می‌آید. داوطلبان باید بفهمند: اولا این اعتراف ممکن است جعلی باشد و ثانیا حتی اگر اعتراف واقعی همدست اوست، این به معنای گناهکاری نیست و در دادگاه پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه همان همدست حاضر شود به عنوان شاهد حاضر شود و در محکمه قسم بخورد که اعترافاتش حقیقت دارد.

بسیار پیش آمده که داوطلب تحت فشار شدید جسمی و روانی می‌شکند و اعتراف می‌کند، اما به ندرت حاضر می‌شود در دادگاه به عنوان شاهد حاضر بشود و علیه همدستانش شهادت دهد. اگر پلیس از این تکنیک استفاده کرد در دام آن نیافتید، این یک ترفند است تا داوطلب را ضعیف کنند و او را وادار به نوشتن و امضای اعتراف کند.

یکی دیگر از تکنیک‌های خطرناک این است که زندانی‌ای که اعتراف کرده را به همان اتاقی می‌آورند که داوطلبی که با پلیس همکاری نمی‌کند در آن قرار دارد. معمولا این دو نفر را تنها می‌گذارند و زندانی‌ای که بیانیه داده ممکن است تلاش کند همدستش را ترغیب کند تا کار مشابهی انجام دهد. اگر این اتفاق برای شما افتاد، همیشه به خاطر داشته باشید که تنها نیستید، زیرا اتاق همیشه میکروفون مخفی دارد و هر صحبتی ضبط می‌شود. نکته مهم دیگر این است که وقتی زندانی‌ای که اعتراف کرده و شاید شما را هم درگیر کرده وارد می‌شود، به او حمله کلامی نکنید، زیرا این حمله کلامی نشانه گناهکاری شماست. با او دوستانه صحبت کنید و بگویید که اشتباه می‌کند، بیمار است و باید به پزشک مراجعه کند. نکته بسیار مهم دیگر این است که در بحث سیاسی شرکت نکنید، این تکنیک بازجویی یک تکنیک ابتدایی است و بارها تکرار شده است. وقتی داوطلبان از اعتراف خودداری می‌کنند و همه تکنیک‌های دیگر بازجویی شکست می‌خورد، پلیس معمولا تلاش می‌کند تا داوطلب را به صحبت درباره مسائل سیاسی ترغیب کند. این تکنیکی است که بسیاری از داوطلبان آن را تشخیص نمی‌دهند، هدف این تکنیک گیج کردن داوطلب، فهمیدن تفکر سیاسی او و شکستن سکوتش و ترغیبش به بی‌پروا صحبت کردن است. این تاکتیکتکنیک علیه داوطلبان استفاده شده و اغلب به ضرر آنها بوده است. وقتی داوطلب دستگیر می‌شود و تکنیک‌های معمولی ترس علیه او به کار گرفته شده، این نمایش دوستی تأثیر نرم‌کننده و تضعیف‌کننده‌ای روی متهم دارد که برای آن علل روانشناختی وجود دارد.

همانطور که پیشتر در این درس مشاهده کردیم، بازجوهای ظاهرا مهربان قبل از ترک سلول نام خود را به زندانی می‌دهند و به او می‌گویند گروه بعدی بازجوها دیوانه و ضد جمهوریخواهان هستند که قصد آسیب رساندن به او را دارند. آنها به او خواهند گفت هر زمانی که بخواهد می‌تواند با آنها تماس بگیرد و آنها تمام تلاش خود را برای نجات او از رفتار خشن انجام خواهند داد.

تمام داوطلبان باید کامل و روشن درک کنند که هیچ بازجویی دوست زندانی نیست، آنها دشمن هستند، ابزارهای اجبار، وسایل سرکوب و حتی دشمن خطرناک‌تری نسبت به بازجوهایی هستند که او را می‌زنند. این افراد نقشی را در نمایشی تمرین شده اجرا می‌کنند و از تکنیک‌های ظریف روانشناسی استفاده می‌کنند تا روحیه داوطلب را تضعیف کنند. تمام داوطلبان با رفتار خشن پلیس و ارتش آشنا هستند. آنها معنای شکنجه بدنی را درک می‌کنند، اما اکنون باید معنای کاربرد شکنجه روانی را نیز بفهمند. شاید این اصطلاح کمتر شناخته شده باشد، اما تأثیرات آن بسیار گسترده است.

همانطور که پیشتر در این درس دیدیم، حالا «گروه سنگین» وارد صحنه می‌شود و با وحشیانه‌ترین و بی‌رحم‌ترین شیوه به داوطلب حمله می‌کند. این شوک‌درمانی به خوبی تمرین شده است و هدف آن این است که داوطلب را به بن‌بست جسمی و ذهنی بکشاند. یعنی آنها امیدوارند این شوک‌درمانی تعادل داوطلب را برهم زند و او را از حالت آماده‌باش خارج کند، تا شاید اعتراف کند.

آنها جملاتی با این مضمون فریاد می‌زنند که در گرفتن اعتراف شهرت دارند، که هرگز شکست نخورده‌اند و داوطلب نمی‌تواند آنها را فریب دهد. حالا باید این روش را تحلیل کنیم. اولین نکته مهم این است که فریاد زدن همراه با شکنجه بدنی مشاهده می‌شود. همانطور که خواهیم دید، فریاد زدن تکنیک بازجویی مهم‌تری از شکنجه بدنی است.

دوباره، چرا فریاد می‌زنند؟ چرا خودنمایی می‌کنند؟ چرا به داوطلب می‌گویند در استخراج اطلاعات متخصص هستند؟ این فریاد زدن و خودنمایی فقط برای اطمینان دادن به خود نیروهای پلیس است که می‌توانند اعتراف بگیرند. این اولین نشانه آشکار ضعف آنهاست، جبران کمبودهای خودشان. تمام داوطلبان باید به این نمایش مانند یک رقص جنگ نگاه کنند. همانطور که مردم بدوی رقص جنگ داشتند و ستون‌های توتِم می‌ساختند تا نقص‌های شناخته شده خود را جبران کنند، دو بازجوی ناامید هم در مقابل زندانی فریاد می‌زنند و خودنمایی می‌کنند تا ضعف خودشان را جبران کنند.

بهترین تکنیک ضدبازجویی وقتی داوطلب خودش را در این موقعیت می‌بیند، این است که به افسران پلیس همانطور نگاه کند که به مردم بدوی - مانند مردانی که سر یک حیوان مرده را پوشیده‌اند و امیدوارند با این کار قدرت یا حیله حیوانی که سرش را پوشانده‌اند کسب کنند. تمام داوطلبان باید به پلیس‌های فریادزننده و خودنمایی‌کننده همانطور نگاه کنند که به مردم بدوی در حال رقص جنگ.

شکنجه روانی

مشاهده کردیم که این نوع شکنجه رایج است و معمولا به شکل تهدید علیه داوطلب مورد نظر، دوستان و خانواده او، تهدید به قتل او، تخریب شخصیتش، عقیم کردن او؛ محرومیت از خواب، کیفیت پایین غذا و سر و صدای مداوم می‌باشد. این شرایط همراه با شکنجه فیزیکی و ترس از آن در متهم اضطراب ایجاد می‌کند و او را به جنون روانی نزدیک می‌کند.

همه اینها طراحی شده تا مکانیسم دفاع طبیعی داوطلب را بشکنند. معمولا فردی که برای مدتی، شاید هفت روز، در بازداشت نگه داشته شده در محیطی از ترس و عدم قطعیت به سر می‌برد، دائما تهدید می‌شود، از همه تماس‌های طبیعی قطع شده، از محیط اجتماعی معمول خود محروم است، با کمبود خواب روبروست و غیره. همه‌ی این‌ها باعث سردرگمی و ناامیدی داوطلب می‌شود. در این بازه‌ی زمانی او تقریبا هیچ خوابی ندارد یا بسیار کم می‌خوابد. زندگی کردن در این شرایط برای چندین روز می‌تواند اثرات عمیق بر روان فرد بگذارد و آن قدر بحث گسترده‌ای است که نیاز به یک درس جدا دارد.

[جنبه‌های جنسی برخی روش‌های بازجویی در بخشی که به تحقیر اختصاص دارد، به صورت واضح و دقیق شرح داده شده است.]

تحقیر

پیشتر دیدیم که این تکنیک بازجویی معمولا شامل برهنه کردن زندانی از تمام لباس‌هایش و اظهار نظر درباره اندام تناسلی او می‌باشد. داوطلبان باید بدانند که پوشیدن لباس بخش مهمی از شخصیت و هویت فرد است. بازجوها با گرفتن لباس‌های زندانی، سعی می‌کنند به طور روانی شخصیت او را تضعیف کنند. این کار از نظر روانشناسی نمادین است و بازجوها با تحقیر کردن داوطلب، می‌خواهند مقاومت‌های روانی‌ای که مانع اعتراف کردنش است را بشکنند. لباس پوشیدن برای فرد نوعی سد دفاعی محسوب می‌شود و بازجوها با گرفتن این لباس‌ها، سعی می‌کنند مکانیسم دفاع طبیعی داوطلب را از بین ببرند.

بخش دوم تحقیر، بیان اظهارات توهین‌آمیز درباره اندام تناسلی داوطلب است. این کار در تمام بازداشتگاه‌ها، چه در شمال، جنوب یا انگلستان رایج است. داوطلبان باید سعی کنند ذهنیت پشت این عمل را درک کنند تا اگر روزی با آن مواجه شوند، بهتر آماده باشند. همان‌طور که با گرفتن لباس‌های داوطلب (که نماد مکانیسم دفاعی و سد طبیعی اوست) تلاش می‌کنند او را تحقیر کنند، با بیان اظهارات توهین‌آمیز درباره اندام تناسلی او نیز سعی در تضعیف اراده مقاومت او دارند.

این عمل لایه‌های عمیق‌تری از آنچه به نظر می‌رسد دارد. داوطلبان باید بدانند که از دیدگاه روانشناسی، این عمل را «عقده آلت مردانه» (penis complex) می‌نامند. این عقده در افراد همجنسگرا وجود دارد و حتی اگر بازجوها خود مردانی متأهل با خانواده باشند، نشان‌دهنده تمایلات سرکوب‌شده همجنسگرایی است. وقتی داوطلب این واقعیت اثبات‌شده را بداند و درک کند، دشواری زیادی در غلبه بر بازجوهایش نخواهد داشت. او باید آن‌ها را به عنوان افراد همجنسگرای تحت حمایت نظام ببیند، کسانی که از شدت تمایلات همجنسگرایی سرکوب‌شده‌ی خود سادیستی شده‌اند.

گاهی اوقات پلیس در آخرین تلاش بیهوده‌ی خود برای گرفتن اعتراف، سعی می‌کنند از باجگیری و رشوه استفاده کنند. همه‌ی داوطلبان باید این گونه طعمه‌ها را نادیده بگیرند. باجگیری به ندرت مؤثر است و ممکن است علیه پلیس تاثیر عکس داشته باشد - هم از طریق شکایت حقوقی برای توهین و هم از طریق ایجاد بدنامی عمومی. رشوه هرگز جواب نمی‌دهد، حتی اگر به داوطلب پول و حمایت قانونی در عوض اطلاعات پیشنهاد شود. او باید به خاطر بسپارد که وقتی دیگر برای پلیس سودی نداشته باشد،

رهایش می‌کنند و آن وعده‌ی حمایت قانونی هیچ معنایی ندارد؛ برای مثال، کنث لنون.

هنگام شکنجه‌ی فیزیکی و بی‌رحمانه، مهم است که داوطلب موضع خود را تثبیت کند. او باید بداند که اگر سکوت کند هفت روز بازداشت است، اما شاید اگر حرف بزند، هفده سال در زندان باشد. نباید شکنجه‌ی فیزیکی را یک مسئله‌ی کوچک یا بی‌اهمیت بدانیم. برای کسی که تحت شکنجه قرار دارد، این موضوع به هیچ وجه کوچک و به هیچ وجه بی‌اهمیت نیست. از زمان‌های باستانی، از تاریخ‌هایی که تا امپراتوری بابل برمی‌گردند، دوران امپراتوری روم، تفتیش عقاید اسپانیا تا اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها، زندان‌های دولت آزاد ایرلند و ایستگاه‌های پلیس بریتانیا - داستان‌هایی از نحوه‌ی مقابله و مقاومت مردم در برابر تلاش‌های پلیس برای گرفتن اطلاعات از زندانیان ثبت شده است.

یکی از روش‌های قابل توجه، توانایی زندانیان برای تجسم تصاویر در ذهنشان یا روی دیوارهای اطراف بود. کسانی که مورد شکنجه قرار گرفته بودند دریافتند با دور کردن تمرکز خود از بازجویان و هدایت آن به تصاویری که در ذهنشان می‌ساختند، عملا می‌توانستند بر درد فیزیکی غلبه کنند. برخی افراد تصاویری را در ذهن خود تجسم می‌کردند؛ این تصویر ممکن بود شعله‌ی لرزان یک شمع باشد، برگ درخت یا ...

رویه دادگاه نظامی

۱. یک دادگاه نظامی توسط فرمانده یک واحد یا توسط رئیس ستاد برای محاکمه داوطلب به خاطر یک اتهام یا مجموعه‌ای از اتهامات مشخص تشکیل می‌شود.

۲. این دادگاه باید از سه عضو با درجه مساوی یا بالاتر از متهم تشکیل شود.

۳. افسر تشکیل‌دهنده یکی از اعضای دادگاه را به عنوان رئیس منصوب خواهد کرد.

۴. هنگامی که یک دادگاه نظامی توسط فرمانده واحد تشکیل می‌شود، معاون (Adjutant) واحد یا یکی از اعضای واحد که معاون برای این کار منصوب کرده باشد، به عنوان دادستان عمل خواهد کرد. وقتی مقام تشکیل‌دهنده رئیس ستاد است، او می‌تواند هر افسری غیر از معاون کل را به عنوان دادستان انتخاب کند.

۵. متهم می‌تواند از هر کسی بخواهد که داوطلبانه به عنوان وکیل مدافع او عمل کند، یا اگر تمایل دارد، خودش پرونده را دفاع کند.

۶. یک نسخه از اتهامات باید در زمان مناسب قبل از بررسی پرونده به متهم ارائه شود تا بتواند برای دفاع خود آماده شود. مقام تشکیل‌دهنده می‌تواند خلاصه‌ای از شواهدی که قرار است در دادگاه ارائه شوند را به متهم بدهد، یا یک جلسه مقدماتی ترتیب دهد که در آن شاهدان برای اتهام سوگند یاد کرده و خلاصه‌ای از شهادت خود ارائه کنند. در چنین جلسه مقدماتی، نه وکیل نه دادستان حضور نخواهند داشت، اما متهم می‌تواند شاهدان را مورد سوال قرار دهد. شواهد باید به صورت مکتوب از هر شاهد ثبت شود، برای او خوانده شود و توسط او امضا شود. اگر متهم بخواهد بیانیه‌ای ارائه کند یا شهادتی با

سوگند ارائه دهد، باید هشدار داده شود که هر چیزی که بگوید ممکن است یادداشت شده و در جلسه بعدی پرونده به عنوان مدرک استفاده شود.

۷. اگر متهم به هر یک از سه افسری که دادگاه را تشکیل می‌دهند اعتراض دارد، اعتراض او توسط دو عضو دیگر بررسی خواهد شد و اگر پذیرفته شود، عضوی که مورد اعتراض قرار گرفته جایگزین خواهد شد.

۸. مقام تشکیل‌دهنده باید اطمینان حاصل کند که دادستان از تمام واقعیات مربوط به پرونده آگاه است و تمام شاهدان پرونده در دادگاه حضور دارند.

۹. مقام تشکیل‌دهنده باید نسخه‌ای از اتهامات و نسخه‌هایی از دستورات عمومی ارتش را به دادگاه ارائه دهد.

۱۰. در طول بررسی پرونده، تمام شاهدان باید در اتاق جداگانه‌ای باشند همانند مورد دادگاه تحقیق. تنها افرادی که می‌توانند در دادگاه حضور داشته باشند اعضای دادگاه، متهم، وکیل مدافع (اگر وجود داشته باشد) و شاهدی است که تحت بررسی قرار دارد.

۱۱. سوگند به همان شیوه‌ای که در دادگاه تحقیق گرفته می‌شود، اخذ خواهد شد.

۱۲. در ابتدای رسیدگی، رئیس دادگاه اتهامات را برای متهم قرائت کرده و از او خواهد پرسید که آیا به اتهام اعتراف می‌کند یا نه.

۱۳. شاهدان هنگام احضار برای شهادت، ابتدا توسط دادستان و سپس توسط وکیل مدافع یا خود متهم (در صورتی که از خودش دفاع می‌کند) مورد پرس‌وجو قرار خواهند گرفت. هر عضو دادگاه می‌تواند از شاهدان سوال کند. اگر یکی از وکلای طرفین بخواهد شاهدی را که قبلا شهادت داده مجددا احضار کند، باید ابتدا اجازه دادگاه را بگیرد. دادگاه نیز می‌تواند هر شاهدی را دوباره احضار کند. شاهدان بدون اجازه دادگاه حق ترک محوطه دادگاه را ندارند.

۱۴. دادگاه در هر زمانی که مایل باشد، می‌تواند جلسه خصوصی تشکیل دهد تا درباره مواردی که ممکن است پیش بیاید تصمیم بگیرد، مانند پذیرفتنی بودن ادله و شواهد.

۱۵. پس از پایان شهادت همه شاهدان، وکیل مدافع خلاصه دفاعیات خود را بیان کرده و سخن پایانی خود را به دادگاه می‌گوید. سپس دادستان نیز جمع‌بندی و سخن پایانی خود را ارائه می‌دهد. در نهایت، دادگاه جلسه خصوصی تشکیل می‌دهد تا درباره حکم و مجازات تصمیم بگیرد.

۱۶. در صورت نقض هر یک از دستورات عمومی ارتش، دادگاه حق اعمال مجازات سبک‌تری را ندارد مگر آنچه که در آن دستور مشخص شده است.

۱۷. حکم و مجازات دادگاه باید به صورت کتبی نوشته شود و توسط سه عضو امضا گردد. این متن همراه با خلاصه شواهد باید توسط رئیس دادگاه به مقام تشکیل‌دهنده ارسال شود. مجازات منوط به تأیید مقام تشکیل‌دهنده است. نکته: در مورد حکم اعدام، مجازات باید توسط فرمانده ارتش تأیید شود.

۱۸. متهم می‌تواند اعتراض خود را نسبت به حکم یا مجازات یا هر دو به معاون فرمانده ارسال کند که آن را پیش مقام صلاحیت‌دار قرار خواهد داد. اعتراض باید از سوی متهم از طریق فرمانده واحد او و سپس توسط فرمانده واحد به معاون فرمانده همراه با نسخه امضا شده حکم و مجازات و خلاصه شواهد ارسال شود. مقام صلاحیت‌دار می‌تواند دستور محاکمه جدید دهد یا مجازات را کاهش دهد، اما نمی‌تواند مجازاتی که دادگاه حکم کرده را افزایش دهد.

/ پایان